

فرهنگ نامه‌ی سیاسی-فلسفی

مکتب‌های سیاسی



آتوریتی - آتوریته (AUTHORITY)

از نظر واژه‌نگاری معنی قدرت را می‌دهد، اما نه آن‌گونه قدرتی که توانایی و زور فیزیکی کسی را برساند. ممکن است شخصی که موصوف به صفت «آتوریتی» یا «آتوریته» می‌شود، از نظر فیزیکی و جسمی بسیار هم ناتوان و ریز نقش و کوچک‌اندام باشد. بهتر است گفته شود که «آتوریتی» واژه‌ای سیاسی است. «آتوریتی» قدرتی نادیدنی و در شرایطی پنهانی است که بیشتر و وصله‌ای است که به تن دیکتاتورها، سلطه‌گران و زورمداران می‌چسبد و برازنده آن‌ها می‌باشد.

آتوریتارین

(AUTHORITARIAN)

یعنی فرد قدرت طلب و زورمدار. آتوریتارین آدمی است سلطه‌گر و ضد دموکراسی که با آزادی‌های فردی به شدت مخالف است.

آتوریتارینیسم

(ATHORITARIANISM)

سیستمی است از حکومت که آزادی‌های فردی و شخصی به شدت زیر نفوذ سلطه‌گرایانه‌ی حاکمیت قرار می‌گیرد. در چنین سیستمی باورهای گروهی و آزادی‌های فردی با مخالفت ستیزه جویانه‌ی گروه قدرت و فشار روبه‌رو است. آتوریتارینیسم و یا فرد قدرت مدار مخالف اصالت فرد است. بسیاری از نام‌آوران فلسفه و سیاست جهان نه تنها سیستم توتالیترین را نفی نمی‌کنند، بلکه آن

مخالف است. دیکتاتوری نوع پیش‌رفته و افراطی حکومت آتوریتارین است.

پدید آورنده‌گان این شیوه سیاسی، فیلسوفان یونان باستان بوده‌اند. فیثاغورث، دموکریتوس، سقراط، افلاطون و ارسطو نام‌دارترین خردورزان این دوره هستند که پای‌بند اصل حکومت مطلقه‌ی دولت هستند. ارسطو عقیده داشت چون **کل مقدم بر جزء است** پس دولت هم که کل است بر فرد که جزء است مقدم است و می‌تواند قدرت خود را به هر شکلی که می‌تواند اعمال نماید. رواقیون، اسکالستیک‌ها و رئالیست‌ها به شدت طرف‌دار این عقیده بوده‌اند.

ژان - بودن، فیلسوف قرن شانزدهم فرانسه با آوردن تئوری «حاکمیت و قدرت مطلقه‌ی سلطنت یا دولت» فرضیه‌ی آتوریتارینیسم را تقویت کرده است.

را مورد ستایش قرار داده و از آن پیروی می‌کنند. **سقراط**، **افلاطون** و **ارسطو** از نخستین پیش‌گامان و طرف‌داران این باور بودند. در قرن ۱۷، ۱۸ و ۱۹ میلادی فیلسوفان بزرگی همانند **هگل**، **کارل - مارکس**، انگلس، لاسال و نیچه از پیروان این شیوه از حاکمیت بودند. بعد از این‌ها تنورسین‌های بزرگی مانند **لنین** و **استالین** از رهبران نام‌دار کمونیست و **هیتلر** و **موسولینی** و در پی آن‌ها ژنرال فرانکو، سالازار، یان‌اسمیت، موسی جومه و پینوشه در قلب این سیستم‌های دیکتاتوری قرار داشتند.

بدون تردید می‌توان ادعا کرد که آتوریتارینیسم (قدرت‌گرایی) به شدت در مقابل **ایندی وی‌جوآلیسم** (اصالت INDIVIDUALISM) فردی - فردگرایی) ایستاده است. دولت آتوریتارین با آزادی‌های فردی در عمل، تئوری، آشکارا و پنهانی



اُپتی میسم OPTIMISM

در علم واژه‌نگاری معنی آن: خوش‌بینی، نیک‌بینی، خوش‌باوری و نیک‌باوری است. این واژه وقتی وارد جامعه شود، در بین دولت‌مردان، سیاست‌مداران، شیوه‌های حکومتی و مسلک‌های سیاسی مفاهیم گوناگونی دارد که در پایان به نقطه‌ی عطفی برمی‌خورد که خوش‌بینی و خوش‌باوری و خوش‌قلبی اساس آن است. این واژه زمانی مفهوم‌تر و قابل لمس‌تر می‌شود که در مقابل پسی‌میسم PESSIMISM به معنی بدبینی و ناخوش‌باوری قرار گیرد. در مکتب‌های سیاسی مختلف این واژه پیش‌تر به رهبران حزب‌های مختلف و یا رؤسای دولت و کسانی که در بالای هرم قدرت قرار دارند گفته می‌شود.

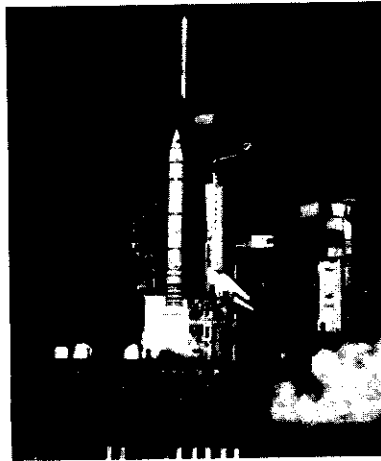
اپیکوروس EPICURUS

اپیکور:

فیلسوف نامدار یونان باستان که گفته شده است در محدوده زمانی ۳۴-۲۷۰ پیش از میلاد در آتن می‌زیسته است. این فیلسوف مدرسه‌ای در آتن داشت که تعداد زیادی از دانشجویان و پیروانش در آن به دانش اندوزی مشغول بودند. اپیکور یا اپیکوروس بنیان‌گذار مکتب نوبنی است که چهار عنصر اصلی اساس آن را تشکیل می‌دهند:

- ۱- مادی‌گرایی یا اعتقاد به اصول ماتریالیستی (ماتریالیسم)
- ۲- اعتقاد به اصل تکامل
- ۳- اعتقاد به اصل کفر و انکار خداوند
- ۴- اعتقاد به انسان‌دوستی و خوش‌بینی نسبت به نوع بشر

مکتب اپیکور که بعدها طرف‌داران فراوانی پیدا کرد قرن‌ها پس از آن فیلسوف مشهور آتنی دوام آورد و بسیاری از فیلسوفان قرن‌های ۱۷ به بعد



اروپا از طرف‌داران تئوری اپیکور بودند و هم‌اینک نیز در گوشه و کنار جهان افرادی حضور دارند که خود را از پیروان این فلسفه می‌دانند.

فلسفه‌ی اپیکور وقتی وارد جامعه شده و سیاسی شود پدیده‌هایی را مورد بررسی قرار می‌دهد به این شرح:

۱- قانون هر چه قدر مفید و مقدس، اما وقتی تشخیص داده شد که برای مردم و جامعه مفید نیست، باید تغییر یابد. وقتی احساس کنیم که پیروی از قانون نمی‌تواند به ما کمک کند، مجبور نیستیم از آن اطاعت کنیم. این عدم اطاعت به شرطی است که از مجازات عدول از قوانین اجتماعی فرار کنیم.

۲- جامعه و زندگی گروهی انسان‌ها در جامعه براساس منافع فردی استوار شده است. دولت و حاکمیت نا وقتی برای شهروندان مفید هستند که به آن‌ها نفع شخصی برسانند و یا آن‌ها را از خطرهای جانبی برهانند. اگر دولت نتواند این حداقل را به شهروندان خود بدهد، شایسته‌تر این است که آن دولت نباشد.

۳- اصالت فرد اساس ماندگاری جامعه است. هر کس باید به فکر منفعت و سودجویی خود باشد و منافع خود را تأمین کند و بی‌نیازی او

وسيله‌ای است برای لذت بردن شخصی.

۴- باید از هیاهوی اجتماعی و سیاسی کناره‌گیری کرد، زیرا زندگی اجتماعی باعث سعادت فرد نمی‌شود. خردمند کسی است که از پذیرفتن هر نوع مسئولیت خودداری نماید.

۵- برخلاف نظر سقراط و ارسطو که علم‌اندوزی و خردورزی را اصل پیشرفت انسان و باعث پرهیزگاری و پاکی او می‌دانند، در این جا پاکی و پرهیزگاری فقط در تأمین لذت و شادی‌های زندگی تأمین می‌شود که باید در راه به دست آوردن آن‌ها از هیچ تلاشی کوتاهی نکرد.

۶- قانون و عدالت اجتماعی چیزی جز خواب و خیال نیست و دست‌رسی به آن ناممکن است. زشت و زیبا و نیک و بد مفاهیم همه گیر ندارند و چنان چه مردم با هم به توافق برسند که چیزهایی خوب هستند و چیزهایی بد هستند، آن اساس انتخاب است و بس !!

۷- میانه‌روی و رعایت اعتدال شرط خوب زندگی کردن است. با شهوت، زیاده‌روی و افراطی‌گری باید مبارزه کرد و همه چیز را به اعتدال گرفت.

قرن‌ها بعد از اپیکور در سال‌های آغازین مسیحیت و حتی تا قرن‌های میانه، فلسفه‌ی اپیکور باعث بهبودی وضع جامعه، رواج انسان‌دوستی، بالا رفتن اخلاق و تربیت اجتماعی، اعتبار بخشیده شدن به زنان و وضع قوانین انسانی به نفع برده‌گان گردید و راه و رسمش را ادامه داد.

فلسفه‌ی اپیکور را فیلسوف دیگری به نام لوکرتیوس LUCRETIUS فیلسوف، ریاضی‌دان، شاعر، فیزیک‌دان، روان‌شناس و نویسنده پی‌گیری کرد و جانشین اپیکور گردید و راه و رسمش را ادامه داد.